

دیر ز بساد آن بزرگوار خداوند
جان گرامی به جانش اندر پیوند
دائم برجان او بلرزم، ازیراک
سادر آزادگان، کم آرد فرزند

(آوردگی)

استاد بزرگوار و معظم ما، دکتر عبدالوهاب نورانی وصال، یکی از نوادگان وصال شیرازی است که اگر وی را از لحاظ ذوق ادبی، مقام شاعری و قدرت تحقیق، هنرمندی و هنرشناسی، از خود وصال و فرزندان بلافصل وی، بالاتر ندانیم، بی شک، در ترازوی نقدی دقیق و بی طرفانه، او را از هیچیک از اسلاف خود، کمتر نمی یابیم.

خاندان وصال، از خانواده های معدودی هستند که در دو قرن اخیر، به جهات فرهنگی و هنری، نامی یافته اند و مورد احترام قرار گرفته اند. وقتی در افراد این خاندان از دید هنری می نگریم، براستی متعجب می شویم، زیرا از وصال، مؤسس این خاندان که یگذیریم هر شش فرزند ذکور او، از شاعران نام آور و مطرح دوره قاجار و از خطاطان و نقاشان بزرگ و از علمای عصر خویش به شمار می آمده اند و فرزندان و فرزندزادگان و نبرگان این شش تن نیز اغلب به حلیه شاعری یا خط و نقاشی و موسیقی و علم و ادب، آراسته بوده اند علاوه، اینان اغلب اهل معرفت و سلوک، عابد و زاهد و عالم و از متقیان روزگار خویش بوده اند که رفتاری شایسته شأن علم و ادب و ارباب خرد و کمال داشته اند که این ویژگیها، از نظر دقیق جامعه، مکتم و مخفی نمی ماند و طبعاً، احترام مردم را به افراد هنرمند و هنرشناس آن، جلب می کرده است. داوروی یکی از فرزندان وصال، در شعری، پدر خود و فرزندانش را چنین معرفی می کند:

شش پسر ماند ز مرحوم وصال

هر یکی شهره به فضل و هنری
پدروی بود و به کار پسران
ایستاده، چو یکی شیر نری
پدروی بود و به گردش پسران
اختری چند به گرد قمری
آن پدر رفت و پسرها ماندند
هر یکی مر پسران را پدروی
چون از ایشان به هنر نام برم
نام ناید به میان از دگری

درباره شخصیت علمی و آثار دکتر عبدالوهاب نورانی وصال

فرزند خاندان ادب و هنر

○ دکتر منصور رستگار فسایی

را سرپرستی کرد، وصال کسب کمالات نمود و در عنوان شباب به زمره اهل فقر درآمد و حلقه ارادت، میرزا ابوالقاسم سکوت را در گوش کرد و به اشاره مراد خویش، تخلص خود را از «مهجور» به «وصال» برگردانید، وصال، نادره زمان خویش بود، در علوم ادبیه و حکمت الهی و معانی و بیان و فنون ریاضی و بویژه در علم موسیقی بی همتا بود و هر یک از هفت خط را مانند استادان یک فن می نگاشت و در این فن، قلم بر صحیفه خطاطان نامدار می کشید، صوتی خوش و صورتی مطبوع و رفتاری محبت آمیز و احترام برانگیز داشت. ادوارد براون که به قول خودش، از حسن اتفاق افتخار ملاقات با چند تن از فرزندان و نواده های وصال را در بهار سال ۱۸۸۸ میلادی پیدا کرده است درباره او می نویسد: «هموطنانش عموماً او را یکی از برجسته ترین شاعران عصر جدید می دانند» و رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا می گوید: هنگامی که فتح علی شاه ضمن تعریف کردن از وی، او را «به اسراف کمالات نسبت داد، بسیار رنجیده خاطر گشت»، حاج علی اکبر نواب، بسمل، در تذکره دلگشا، ضمن آنکه وصال را «جوانی حمیده خصال و شاعری عظیم المثال»^(۱) می خواند و نشان می دهد که صحبت های او مربوط به ایام جوانی وصال است، اوصافی را درباره وی ذکر می کند که حتی پیران سالخورده پرکمال را آنچنان نمی ستایند و از آنجا که نواب در این هنگام پیرمردی صدرنشین صفا علم و ادب و جامع کمالات عصر خود بود، تا وصال را در ذروه فضیلت نیافته بوده است، در مدح او چنین نمی گفته است: «... صحبتش چون بزم وصال مهوشان راحت جان است و کلامش آرام روان. خطوط مشکین بر عارض بیاض، نمونه تویح اللیل فی النهار است و خامه عنبرینش چون نافه آهوی ختن، مشکبار، سخنانش بلند و ابیاتش هنرمندان را دل پسنند، در شاعری ماهر و در ایجاد مضامین بدیع، ساحر، خط نسخش ناسخ خطوط عنبرین مویان و نقاط کلکش، غیرت خال رخسارمه رویان. در اکثر خطوط، سیما، خط نسخ بغایت خوش نویس و اکثر با درویشان و گوشه گیران، مجلس... شعر را بسی خوب گوید و نیک شناسد و با دوستان، طریق صداقت پیماید... صاحب دیوان است و در قصیده سرایی بی سهر استادان، بر

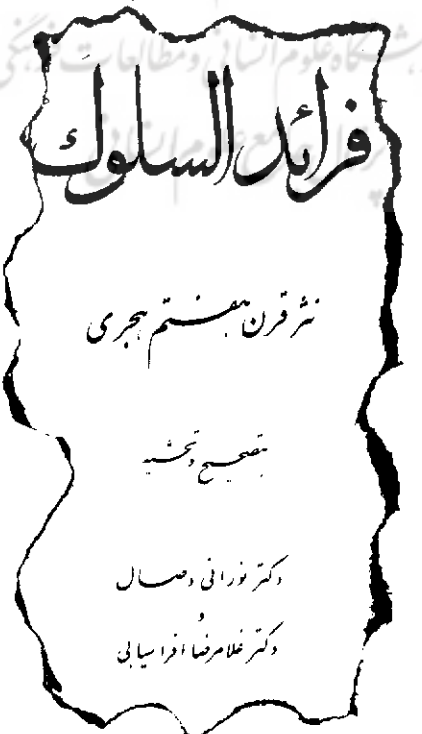
پس از او یرحمة الله که نماند
نه به جا ملکی و نه سیم و زری
خانه ای بود که نگذاشت در آن
صدمه زلزله، بامی و دری^(۲)
و همو در قصیده دیگری خاندان خود را چنین می شناساند که:

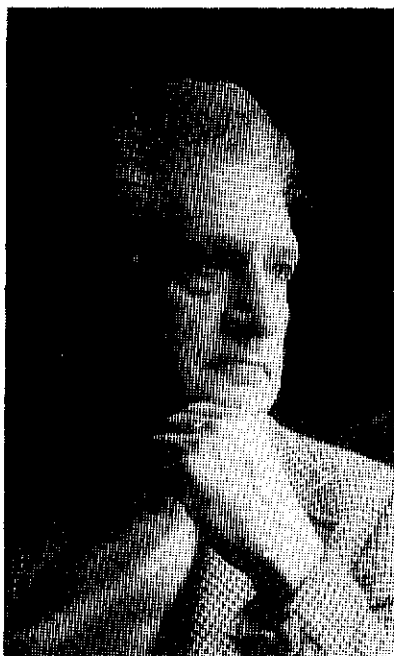
شعر فن ماست نحن القوم، نقاد الکلام

شاهری ما را مسلم، چون بری را دلبری^(۳)
بدین ترتیب، بنفایسته است، پیش از آنکه به مقام استادی دکتر نورانی وصال بپردازیم، به ذکر مختصری از خاندان وصال و منزلت فرهنگی و هنری ایشان آغاز کنیم:

۱- میرزا کوچک وصال:

نامش محمد شفیع، لقبش میرزا کوچک و نام پدرش محمد اسماعیل بود. در سال ۱۱۹۷ هجری قمری در شیراز متولد شد و در خردی، پدر را از دست داد و میرزا عبدالله خالوی وی که کاتب کلام الله مجید بود او





اقران گشت و در هر دانشی کتابی نگاشت و چهل هزار بیت شعر، از مثنوی و قصیده و غزل و مرثیه و قطعه و مسطّ از وی به جا مانده است.

او خطّ نسخ را به روش استادان بزرگ منجمله احمد نیری می نگاشت و در خطّ ثلث و رقاع و شکسته نیز، مهارت داشت. او ده جلد قرآن مجید را به کمال و حدود ۲۰ جلد نسخه های ناتمام قرآن را تحریر کرد و صدها دفتر دعا از خود به جا نهاد و چون پدرش درسی و یک سالگی وی وفات یافت، او همچون پدری روحانی برادران را سرپرستی کرد و همگی آنان در خانه پدری خود در کنار یکدیگر زندگی صمیمانه ای داشتند و روز بروز رشته همنشینی برادران محکم تر و یگانگی ایشان افزون تر می گشت. از آثار اوست: انجمن دانش به شیوه گلستان سعدی، روزمه خسروان پارسی به نثر سره فارسی که در سلسله انتشارات دانشگاه شیراز به وسیله استاد دکتر محمدعلی صادقان تصحیح و تحشیه شده است و داستان خضر و موسی و چند اثر دیگر. وقار ضمن تحریر مثنوی مولانا حواشی مفیدی نیز بر آن افزود و چون حاج ملاهادی سبزواری شارح مثنوی آن را دید فرمود، اگر می دانستم که وقار شرحی مفید بدین اختصار نگاشته آنهمه رنج را بر خود هموار نمی کردم.

وقار در سال ۱۲۹۸ هجری قمری درگذشت و در پایین پای حضرت شاهچراغ به خاک سپرده شد. از اوست:

چو روزگار مخالف به یک قرار نماند
خوش آنکه در دلش اندوه روزگار نماند
هزار شکوه فزونم بود به روز جدائی
ترا چو بینم از آنها يك از هزار نماند
تو عهد می کنی و می رود ز دیده من خون
چرا که عهد تو می دانم، استوار نماند
ز رنج و راحت گیتی، ملول و شاد نگردم
که رنج و راحت گیتی، به يك قرار نماند
ز هر دیار که روزی از آن تو بار ببندی
تنی ز اهل نظر، اندر آن دیار نماند
جفا و جور به يك سونه ای ستمگر بدخو
که گر من از تو بگردم، ترا وقار نماند^(۱)

- شد آستان، ز حوادث پناه خلق
تا آسمان پیر مغان شد پناه ما
- اشکم ز سرگذشت و همان سوزشم به جاست
در حیرتم که سوختن من در آب، چیست؟
- يك آه، از تطاول گلچین، دلم کشید
صد شعله ام به خار و خس آشیان گرفت
- اسیری را که با صیّاد کار است
فضائی دلگشاستر از قفس نیست
- می که نبود از لب ساقی نمی بخشد نشاط
تنی که نبود از دل عاشق، نمی آرد سرور
- بی تو اندر محفل می، دور نگذشت از وصال
خون دل نگذاشت تا خالی شود پیمانم
- وصل جوانانم آرزوست به پیری
گرچه سلامت کنند پیر و جوانم
- کاشکی مرگ علاج غم هجران کردی
تا من این عقده مشکل به خود آسان کردم
- ندارم بی تو آن طاقت که بنشینم به تنهائی
روم از خویش چون رفتی و بازآیم چو بازآئی
نیازی نیست در شبهای مهجوری به خورشیدم
از آن صبحم چه بگشاید که از رخ برده نگشائی

بسیاری از معاصرینش رتبه برتری است و در بازار سخنوری، با ایشان، کمتر کسی را سودای همسری^(۲)....

دیوان او بالغ بر سی هزار بیت است و در حکمت و موسیقی و تفسیر او را آثاری است، کتابی دارد به شیوه گلستان سعدی، به نام «صبح وصال» و داستان شیرین و فرهاد و وحشی بافقی را که ناتمام مانده بود، به اتمام رسانیده است. شادروان دکتر مهدی حمیدی درباره وی می نویسد: فضیلت او در این است که در آن عصر برای صنایع ظریف و معلومات ادبی، مرکز نقل و کانون شوق و حرارتی بوده و انوار و آثار این شوق و حرارت را به وسیله شاگردان شش گانه مرید و مهربان و هوشیاری که پسرانش بوده اند، از دریای خزر تا کنار سند گسترده است و خود او نیز از این نعمت بیکران خداوندی، غافل نیست و سپاسگزاری می کند:

به شش گنج غیبی که دادستم ایزد
نختم شب و روز چون پاسبانی
به شش نوجوان پور، خوش گشته پیری
به ویژه چو من پیر آزرده جانی^(۳)

وصال در نوشتن خط، چندان افراط می کند که به نایبانی او منتهی می شود و تا پایان عمر از بینائی محروم می ماند. وصال برخلاف قاتنی، که با او جلیس و هم صحبت همیشگی بود، در کمال وارستگی و شرافت، عمر را به سر رسانید. اشعار وصال مشتمل بر غزلیات به شیوه سعدی و حافظ و غزلیاتی است که خود وی مبتکر آنها بوده است، مثنویاتی نیز دارد که شامل بزم وصال و اتمام شیرین و فرهاد و مراشی اوست که به علت عمق ایمان و اعتقاد شاعر، از سایر اشعار وی گدازنده تر و مؤثرتر است. این دو بیت وصال، نماینده شأن ادبی والای اوست:

کیستم در ملک نظم و کشور دانش سرم
شهریار شهرم و کشور خدای کشورم
اختر آمد نظم و من هستم بر اختر آستان
گوهر آمد شعر و من خورشید گوهر پرورم
وصال در سال ۱۲۶۲ در سن شصت و پنج سالگی، درگذشت، در حالی که از دنیاوی جز خانه ای محقر نداشت که آنهم بر اثر زلزله های متعدد، آسیب فراوان دیده بود ولی شش فرزند پرکمال برجای نهاد که در کمالات رائج عصر خود، سرآمد همگان بودند و آثار منظوم و منثور به فارسی و عربی و ترکی و انواع خط و نقاشی از آنها به یادگار مانده است. ابیات زیر بخشی از کمالات وصال را از زبان خود او، باز می گوید:

نخوانی شعر بافم کاین گمانی بد بود بر من
ز حکمت پرس و تحقیقش، ز هینت جوی و تعدیلش
گر از افلاک برسی، پاره ای دانم ز ادوارش
ور از تنزیل جوتی، اندکی گویم ز تاویلش
معانی را بیان آرم ز اخبار و ز اسنادش
شرایع را خبر دارم ز اجمال و ز تفصیلش
از آن بگذشته، کز خط ماشطه حسنائی فرقانم
نمایم کشف آیتش سرایم سر ترسیلش
بگویم گهر، هوای داستان باستان داری
چه از موسی و توراتش چه از عیسی و انجیلش
از اشعار وصال است:

- از چه چون گل ترنم جامه جان چاک، که نیست
فرق در باغ تو گلچین و تماشائی را



حکیم
دومین فرزند وصال

حکیم، دومین فرزند وصال است که در سال ۱۲۲۴ هـ. ق در شیراز متولد شد و اگرچه در آغاز «طوبی» تخلص داشت، اما به سبب آموختن حکمت الهی و طب یونانی به «حکیم» تغییر تخلص داد.^(۸)

در شاعری، از ناصر خسرو و سنائی پیروی می کرد و در خط نسخ تعلیق مهارتی بسزا داشت و بویژه این خط را با قلم خفی نیکو می نگاشت و مثنوی مولوی، دیوان خاقانی، دیوان انوری و حافظ را نوشت و به بمبئی رفت و در آنجا ضمن نگارش دیوان حافظ به درمان بیماران می پرداخت و پس از یک سال به شیراز بازگشت و رهسپار تهران شد و باز به شیراز آمد و در سال ۱۲۷۴ هـ. ق در وبای همگانی شیراز در سن ۴۰ سالگی در گذشت و در حرم حضرت سید میر احمد، شاهچراغ و در جوار تربت پدر مدفون شد.^(۹) وقار در سوگ او سرود:

ای ز دنیا رفته تا خلد نعیم
جایگاهی خوش گزیدی، ای حکیم
ای که از دریای طبیعت یادگار
مانده گوهرها ولی یک سر یتیم
ای ز کلکت آشکارا، در نهان
معجزاتی را که گفتند از کلیم
ای خوشا حالت که نیکو بگذرد
چون فتد کار حکیمان با کریم
باد ارزانی ترا وصل وصال
در بهشت عدن و خیاب نعیم
بهر تاریخ تو می گوید وقار
عاقبت محمود شد کار حکیم

و از اوست:

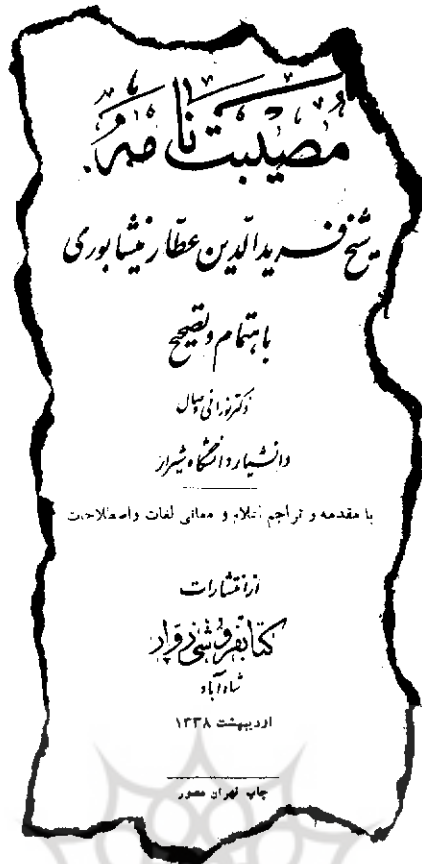
ز خاک من اگر از بعد مرگ لاله بر آید
به یاد ساغر من از دل هزار ناله بر آید
ندانم از رخ ساقی است یا زباده صافی
که آفتاب منیر از دل پیاله بر آید
زهد و طاعت چهل ساله آن ثمر نبرد کس
که از دو جرعه آن باده دو ساله بر آید
زناز و عشوه زاهد ز وصل حور به رنج
خوش آن وصال که بی منت دلاله بر آید
بیان عشق ز گفتن مجو که می نشود حل
به شرح حرفی از او گرد و صد رساله بر آید
حکیم چون که بگرید سزد که یار بخندد
که گل به خنده شود چون زار زاله بر آید

داوری

(سومین فرزند وصال)

محمد، متخلص به «داوری» سومین فرزند وصال است که در سال ۱۲۲۸ هـ. ق در شیراز ولادت یافت و علوم ادبی و ریاضیات و حکمت الهی را در محضر پدر فرا گرفت و در آداب سخنوری به کمال رسید. هفت خط را به مانند پدر نیکو می نوشت و نقاشی و چهره نگاری را به اسلوبی پسندیده می دانست. خود او در شعری درباره خویش چنین می گوید:^(۱۰)

من کیم داوری آن شاعر شیرازی
ذوالبیین زبان دری و تسازی^(۱۱)
این دو تنها نه، که ترکی کمکی می دانم
و این شکفت است بسی ترکی و شیرازی



با مقدمه و تراجم ابلاط و معانی لغات و اصطلاحات

از انتشارات

نگارخانه علمی و فرهنگی
شاهراه

اردیبهشت ۱۳۳۸

چاپ تهران معاصر

از رخ پرده نشینان حریم غیب
کلك من پرده برانداخت به غمغزای
و در جای دیگر می سراید:

بسی رنج بردم به تکمیل فضل
هیا گشت بالجمله از شاعری

بسی کردم اعجاز در فن شعر
ولی نی به عنوان بیغمبری
سخنهای شیرین من در مذاق
همه می کند قندی و شکری
بسی بگر آوردم از طبع پاک
چه خوشید تابان به نیک اختری...

مرا کاش افسرده تر بود طبع
که نه مادخی کرد و نه شاعری...
و خویشتن را می ستاید که:

پایه شعر من زبس یافت زچرخ برتری
زهره در آسمان زند، چنگ به شعر داوری
داده دل جوان من بر رخ مهر روشنی
کرده سر بنان من با رگ تیر نشتری

نقخه ای از شعر من، بخش کنند بر زمین
عنبر و مشک می شود توده خاک اغبری
طبع مرا که سخا بحر نمی کند وفا
گردد اگر سراسرش بر زر ناب جعفری
گر شیخی اخترانش را مهر نیاورد برون
شعر به چرخ افکنم تا که نماید اختری
گفته من چو قند و تا قند مگرش کنم
نیست شکفت اگر کند قافیه ها مگرری...

داوری، شاهنامه حکیم فردوسی را در مدت پنج سال بارنج فراوان و به خواهش ایلخانی فارس تحریر کرد و مصور نمود و حقیقه اعجازی از خط و نقاشی و تذهیب از خود ابراز داشت و این نسخه یکی از نفیس ترین شاهنامه های موجود جهان است. داوری

در حدود سی هزار بیت شعر سروده است و دیوان او دوبار به چاپ رسیده است. نخست به اهتمام برادرزاده او روحانی پدر فقید استاد دکتر نورانی وصال به سال ۱۳۳۰ شمسی و بار دیگر به کوشش استاد معظم جناب آقای دکتر نورانی وصال. که استاد درباره داوری مرقوم فرموده اند که: «گذشته از اشعار عربی، قصائد ملمع را نیز نیکو سروده و دیوان او بهترین گواه این مدعاست، در نثر عربی علاوه بر تألیفات و آثاری که از وی به جا مانده، مکاتبات و مراسلات و قصص و مطایبانی نیز داشته که متأسفانه مقدمات آنها از بین رفته است... داوری... یکی از اساتید مسلم خطوط نستعلیق و شکسته در عصر خود بود و کثرت نوشته ها و کتبی که داوری به خط زیبای خود نوشته است به قدری است که ملاحظه آن بیننده را متحیر ساخته و به اعجاب وامی دارد که از آنجمله است دیوان خاقانی یا حواشی و تعلیقات، دیوان لسان الغیب خواجه حافظ، در دو نسخه یکی با نستعلیق و دیگری شکسته برجسته و نسخه ای از شاهنامه فردوسی که همچنانکه اشاره رفت از نقایس خط و نقاشی است.

داوری در نقاشی نیز استادی فراوان از خود نشان داد و از گل سرخ و زرد و مواد دیگر رنگهای مورد نیاز نقاشی را تهیه می کرد و پرده های ممتازی که نمونه ذوق بارز اوست به وجود می آورد. او گذشته از نقاشی در تذهیب نیز مهارتی بسزا داشت.

مرحوم دکتر مهدی حمیدی، داوری را گل سرسید خاندان وصال می داند و می نویسد: اکثر مسطط های او از جهت لفظ و معنی بهترین مسطط های زبان فارسی است و اشعاری که به بحر متقارب از او دیده ام شعرهائی تمام عیار است که با اشعار خوب فردوسی برابری می کند، او چیزهائی که دیگران از ذکر آنها عجز داشته یا به خیال ذکر آنها نیفتاده اند، به نظم می آورد و نقش بندارها و آرزوها و تأثرات را می نماید و چشم خواننده را روشن می سازد که بعد از سالهای سال، شاعری پیدا شده که دلی در سینه اش می طبد و در نهادش می خروشد، پاکی و مناعت، صدق و وفا و خلوص از اشعار وی می تراود و از انتقادهای شدید پروا نمی کند و به این دلایل است که نگارنده معتقد است در این قرن، کسی بالفطره از داوری، شاعرتر نیست. داوری از ماتم مرگ فرزند خردسال خویش دق کرد و به سال ۱۲۸۳ در سن چهل و پنج سالگی درگذشت و در حرم شاه چراغ به خاک سپرده شد.

از اوست:

به وی آمد آن شوخ شیرین زبانم
زدیدار او تازه گسردید جانم
در اوصاف خود گفته بد چند بیته
فرح یافت از گفته او روانم
که من دلبری شوخ و شیرین زبانم
شکر ریزد از لعل شکر فشام
رخم ارغوان است و از تاپ بساده
همه لاله و گل دمذ از ارغوانم
نیم ناردان است و هرگه بخندم
همه در و گوهر دهد ناردانم
اگر زلف من بر سر زهره افتد
بیسار زگردوش گیسو کشانم

خرد گرچه بس خرده بین است لیکن
 زتنگی کجا بی برد بر دهانم
 گمان گرچه بس موشکاف است لیکن
 کجا بیند از لاغری بر میانم
 رخ گل لبم غنچه گیسوم سنبل
 ولی کس نچیده گل از گلستانم
 چو این نامه نغز و گفتار شیرین
 فرو خواند دلیند شیرین زبانم
 زجا داوری جست و بگرفت خامه
 ز خود مدحتی کرد و بر خواند آنم
 که من شاعری نغز و دلکش بیانم
 سخن سنج نحیر بر بسیار دانم
 منم داوری نادره روزگاران
 فرید زمینم وحید زمانم
 به برج شرف اختری با فروغم
 به مرز هنر خسروی مرزبانم
 زبس آبدار است و با لطف طبعم
 روم گر در آتش، ندارد زیانم
 به من صد فن آموخت استاد دانش
 چنین شد که در فن خود پهلوانم
 بدی نیست در من حسد نیست در من
 منزه از این و میرزا از آنم...

فرهنگ شیرازی (چهارمین فرزند وصال)

نامش ابوالقاسم است و در سال ۱۲۴۲ هـ.ق در شیراز زاده شده است و در آغاز جوانی علوم ادبی و فنون ریاضی را تکمیل نموده و علم جفر و رمل را نیز آموخته است و به تشویق قآنی زبان فرانسه را فرا گرفته و در آداب شاعری به استادی رسیده است. در هفت خط پیروی پدر و برادر خود، داوری را نموده و جز خط نستعلیق که نتوانست آنرا به کمال برساند، سایر خطوط را بسی نیکو نگاشت بویژه خط ثلث را که چون استاد با قوت مستعصمی می نگاشت. چند جلد قرآن مجید را تحریر و چند کتاب تألیف کرد که از آنجمله است: شرح حدائق السحر رشید و طوطا، شرح و ترجمه کتاب «بارع» در نجوم، لغت نامه ای به نام «فرهنگ فرهنگ» و رساله ای در مطایبه به نام «طب البله» و «رساله سکنجیه».

فرهنگ ده هزار بیت شعر عربی و فارسی سرود که در دیوانش گرد آمده است. فرهنگ در سال ۱۳۰۹ درگذشت و در آرامگاه حضرت سید میرمحمد برادر حضرت شاهچراغ مدفون گشت. (۱۲) از اوست:

از سر کوی تو گیرم که روم جای دگر
 کو دلی تا بسپارم به دلاری دگر
 عاقبت از سر کوی تو برون باید رفت
 گیرم امروز دگر مانند و فردای دگر
 مگر آزاد کنی ورنه چو من بنده پیر
 گر فروشی نستاند زتو مولای دگر
 بهر مجنون تو این کوه و بیابان تنگ است
 بهر ما کوه دگر باید و صحرای دگر
 سرو یک پای اگر قد تو بیند در باغ
 زیر دامان زخجالت بکشد پای دگر
 عاشقان را طرب از یاده انگوری نیست
 هست مستان ترا تشنه ز صهبای دگر
 این چه فتنه است خدارا که ز عشقش در پارس
 هر دم آشوب دگر خیزد و غوغای دگر

ما گدائی در دوست به شاهی ندهیم
 زآنکه این جای دگر دارد و آن جای دگر
 توحید

(پنجمین فرزند وصال)

نامش اسماعیل و پنجمین فرزند وصال است که در سال ۱۲۳۶ در شیراز به دنیا آمد و در فضل و کمال پایگاهی بلند و ارجمند یافت. شعر را نیکو می سرود و در غزلهایش به شیوه حافظ و در قصایدش به روش ناصر خسرو گرایش داشت اما اهتمامی در ضبط و گردآوری اشعار خود نداشت و برادرش یزدانی با کوشش بسیار پاره ای از اشعار او را که به ۲۵۰۰ بیت بالغ می شد، فراهم آورد. توحید همانند دیگر افراد خاندان وصال در خط استاد بود و هفت خط را نیکو می نگاشت ولی مهارتش در نسخ بیش از دیگر خطوط بود. قرآنها را به شیوه پدر و برادر خویش فرهنگ نگاشت و مثنوی مولوی را در دو تحریر جداگانه نوشت از هنر نمایهای او یکی آن بود که یک دانه برنج گرده را هموار نموده و بر روی آن، سوره توحید را با نام خود، توحید می نگاشت و بزرگان آن دانه ها را در نگین انگشتری، یا بازوبند خویش جای می دادند. توحید آوازی دلکش و جان پرور داشت و در سال ۱۲۸۶ به بلای وبا مبتلا شد و درگذشت و در پائین ضریح مقدس حضرت شاهچراغ به خاک سپرده شد. (۱۳) از اوست:

در کوی تو بخت رهبرم نیست
 وز روی تو صبر باورم نیست
 گویند علاج عشق صبر است
 این هست ولی میسر نیست
 ای دوست رهی به سوی خویشم
 بنسای که راه دیگرم نیست
 فردا که به محشرم درآرند
 با یاد تو بیم محشرم نیست

تذکره
هنرمندان
 تجریشدالاراد (فردات شیرازی)
 بسم
علی بن حبیب شیرازی
 بشیح بخشیده
دکتر نورانی وصال
 از اشعار کتابخانه احمدی شیرازی
 ۱۳۶۳ هجری شمسی

ور هرچه طلب کنم دهندم
 غیر از تو طلب ز داورم نیست
 فردوس برین میرا عذاب است
 چون روی تو در برابرم نیست
 گویند ترا چه کار با عشق
 من کار دگر میسر نیست
 در چاره کار من بکوشید
 چون چاره ز عشق دلبرم نیست
 دانم که طریق عشق این است
 این است که عقل در سرم نیست

یزدانی

(ششمین فرزند وصال)

عبدالوهاب ششمین فرزند وصال است که در شعر «یزدانی» تخلص داشت و در سال ۱۲۵۲ هجری قمری با به جهان نهاد و اگر چه در ده سالگی پدر را از دست داد در سایه توجه برادران، در علوم ادبی و معانی و بیان و بدیع و ریاضیات به کمال رسید و در سخنوری و خط نسخ تعلیق و شکسته به استادی رسید آن چنان که خط او را همانند میرعماد و درویش دانسته اند. در کهنه کردن کاغذ و ساخت مرکب دستی داشت و نقاشی را به کمال می دانست و پرده های نقاشی او که با رنگهای روغنی کشیده شده است بر نقاشی های داوری برتری دارد. در علم اسطرلاب و هیئت ورزیده بود.

بیشتر کتیبه های بقاع متبرک شیراز همچون کتیبه های شاهچراغ و سید میرمحمد و قسمتی از خطوط رواق حضرت رضا علیه السلام از اوست و یزدانی در فن موسیقی نیز استاد بود و دو کتاب در این فن تألیف کرد که یکی در بحورالالحن بود و ذکر تناسب هر بحری از اشعار با آوازی خاص که به شوق آواز دلکش برادرش توحید تألیف شده بود. ناصرالدین شاه او را به نگارش خسرو شیرین نظامی با نقش و نگار آن برگماشت که هنوز اوراقی از آن باقی است.

یزدانی با دختر آقامحمد جعفر تاجر شیرازی وصلت کرد و از او سه فرزند یافت که یکی روحانی شاعر و رئیس انجمن ادبی شیراز و مؤلف کتاب گلشن وصال است که پدر استادان دکتر نورانی وصال است. یزدانی در سال ۱۳۲۸ هـ.ق درگذشت و در حرم حضرت سید میرمحمد مدفون گشت. (۱۵) از اوست:

تساب زلفین ترا وا بکنم یا نکتم
 روز خود را شب یلدا بکنم یا نکتم
 از برای دل سودا زده صد فتنه فزون
 از سیر زلف تو برها بکنم یا نکتم
 از لب داشت تمنا دل من بوسی چند
 آنچه دل داشت تمنا بکنم یا نکتم
 دلم از صومعه بگرفت زبس رو و ریاست
 رو به میخانه خدا را بکنم یا نکتم
 واعظ شهر مرا توبه ز می خوردن داد
 توبه زاین کار بفرما بکنم یا نکتم
 شیخم از سنگدلی ساغر و مینا بشکست
 زاین ستم ناله چو مینا بکنم یا نکتم
 خادم میکده را گوی که یزدانی گفت
 بهر می خرقه مهیا بکنم یا نکتم
 استاد دکتر عبدالوهاب نورانی وصال
 (نوه وصال)

استاد دکتر عبدالوهاب نورانی وصال فرزند مرحوم

روحانی یزدانی فرزند پسر ششم وصال است که در سال ۱۳۰۲ شمسی در شیراز متولد شده است و تحصیلات ابتدائی و متوسطه خود را در شیراز به انجام رسانیده و لیسانس و دکتری خود را در زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران اخذ کرده و از سال ۱۳۳۳ که سال اخذ درجه دکتری او است به تدریس در بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز مشغول گشته و سی سال بعد به افتخار بازنشستگی نائل آمده اند و اینک چند سالی است که در تهران به تدریس در دانشگاههای تهران و تربیت مدرس، در سطوح دکتری زبان و ادبیات فارسی، سرگرد و سرکار خانم دکتر طاهره صفارزاده همسر ارجمند ایشان، از شاعران نام آورو استادان فاضله دانشگاهند. با آنچه

درباره وصال و خاندان ایشان گفتیم، چنین می توان تصور کرد که استاد نیز اصالت نسب را با کمال حسب درآمیخته اند. من به عنوان کمترین شاگرد این استاد بزرگ، اگر بخواهم بی مبالغه، تمام فضائل و منش های ممتاز همه استادان زبان و ادب فارسی را در یک تن خلاصه کنم و مجموعه کمالات مادی و معنوی آنان را در شخصی تجسم و تجسد بکشم، بی هیچ تردید و تاملی، استاد دکتر عبدالوهاب نورانی وصال را واجد چنان مرتبتی می دانم، زیرا وسعت سواد و نحوه عالی برخورد وی را با کلاس و دانشجو، از نزدیک دیده ام و احاطه حیرت انگیز ایشان را بر مطالب ادبی و کثرت محفوظات و خلاقیت و حسن ذوق و کمال و جمال و ادب و وقار و شخصیت و شعرخوانی و سخن گوئی ایشان را با بسیاری دیگر از استادان نام آور، سنجیده ام و به این نتیجه رسیده ام که استاد، در فضائل فوق الذکر و هنرشناسی و استفاده منتخب از حافظه و چالاک و موقع شناسی در ارائه معلومات، عديم النظر و طبعاً از مفاخر خاندان وصال و ارجح و ارشد از بسیاری از نام آوران آن خاندان و اهل علم و ادب، در روزگار ما به شمار می آیند. هرگز فراموش نمی کنم که در سال ۱۳۳۷ که به عنوان دانشجوی سال اول زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز در کلاس متون نظم فارسی شرکت کردم. کلاس را بر از دانشجویان

پیر و جوان یافته و در کنار صندلی خویش، دبیران پیر و جوان یافته و در کنار صندلی خویش، دبیران سابقه ادبیات، روزنامه نگاران مشهور شیراز و چند تن از شاعران و نویسندگان بر آوازه را می دیدم و همه منتظر آمدن استاد بودیم که ناگاه جوانی میان قامت و باریک اندام، با سیمانی بسیار جلدی و پر صلابت و با حسن جمال، شیک پوش و آراسته، در حالیکه کیف چرمی زیبایی در دست داشت، وارد کلاس شد، همه با احترام تمام برخاستیم و او نشست و من با آنچه درباره استادان کهن سال زبان و ادبیات شنیده و در همان روزها دیده بودم، با خود فکر کردم که آیا استاد ادبیات، چنین تواند بود؟ او بسیار جوانتر و متفاوت تر از استادانی بود که من در تصور داشتم اما او چندان فرصت و مجال بی اندیشیدن های تردید آمیز من نداد، ناگاه صدای لطیف و پرشکوهش در فضای کلاس پیچید و همه حواس و اندیشه مرا به سوی خویش کشانید، چشمانم در صورتش خیره ماندند و گوشه های مشتاق و عطشناک، کلمه به کلمه سخنانش را می بردند. او قصیده ترسایه خاقانی را آغاز کرد:

فلك كج روتر است از خط ترسا

مرا دارد مسلسل راهب آسا

طنین صدای او و شعرخوانیش از گونه ای دیگر بود و به موسیقی لطیف و آرام و مطبوعی می مانست که دل و جان را تسخیر می کرد و درهای معنی و زیباییهای لفظی را بر روی جان می گشود، صدائی بود که از اعماق تاریخ و فرهنگی ریشه دار برمی خاست که زنده و پویا بود، حس می کردم که در بیست سال گذشته، عمرم، هرگز کسی را ندیده ام که بدان خوبی شعر بخواند و امروز پس از گذشت سی سال از آن روز، باز هم به یقین توانم گفت که از آن پس تا به امروز نیز با آنکه همیشه شاگردی کرده ام و استادان بسیار دیده ام، هیچکس را نیافته ام که به زیبایی او سخن بگوید یا شعر بخواند.

اصولاً در زبان فارسی، شعرخوانی امری بسیار رایج است. همه ایرانیان یا شاعرند یا شعر دوست و حداقل هر ایرانی چه بیسواد و چه با سواد، مقدار معتنابهی شعر را در حافظه دارد و بر حسب حال و مقام آنها را می خواند و تا کسی لب به شعرخوانی می کشاید، شما درمی یابید که تا چه اندازه از سواد و اطلاع برخوردار است، اما با کمال تأسف در هیچیک از کلاسهای دانشکده ادبیات، شعرخوانی و خوب خواندن و بجا خواندن شعر، مورد توجه و تأکید نیست و به همین جهت دانشجویان ما نیز یاد نمی گیرند که شعر را خوب بخوانند. جای تکیه ها را یاد نمی گیرند و شعر را خوب به عمل نمی آورند و به همین دلیل است که حتی گویندگان و خوانندگان خوش صدای رادیو و تلویزیون نیز اغلب در هنگام قرائت شعر به زحمت می افتند و شعرها را خراب می کنند و صفای روح و زیبایی شعر را از آن می گیرند. مشکل دیگر بسیاری از دانشجویان ادبیات آن است که با کمال تأسف حتی از مردم عادی کوچک و بازار نیز در حفظ شعر عقب تر هستند و در دانشکده های ادبیات، به حفظ شعر و به خاطر سپردن شاهکارهای نظم فارسی اهمیتی داده نمی شود در حالیکه به قول صاحب چهارمقاله، (۱۶) در گذشته پرورش حافظه از لوازم مهم شاعری به حساب می آمد «و شاعر برای رسیدن به کمال می بایست» در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقائق سخن برچه وجه بوده است...» و اگرچه قول صاحب چهارمقاله درباره شاعران است اما من اعتقاد دارم که دانشجوی ادبیات برای آنکه ملکه نقد و التذات آثار ادبی را در خود ایجاد کند باید به همان راه شاعران برگردد و ما در کلاس استاد نورانی وصال این فرصت افتخار آفرین را داشتیم که معنای شعرخوانی واقعی را درک کنیم و بارها آرزو می کنیم که یکاش از کلاسهای درس استاد نورانی گرفته بودیم و آن را به همه دانشکده های ادبیات می فرستادیم تا دانشجویان بشنوند و شعرخوانی را یاد بگیرند. حافظه شگفت انگیز استاد نیز به حدی قوی و چالاک است که صدها هزار بیت شعر را از هر لونی در گنجینه خویش دارد و سرعت انتقال استاد ایشان را

قادر می سازد که کامپیوتر آسا هر شعری را در هر زمان که بخواهند به خاطر بیاورند و بجا و بمورد به کار برند و در تفسیر و معنی کردن اشعار و لغات، نمونه های زنده و دقیق کلام منظوم را ارائه فرمایند و با این ارزش بهترین درس شعرخوانی، تفسیر شعر و استخدام شواهد را به دانشجویان بیاموزانند.

هرگز فراموش نمی کنم که شبی در محضر استاد و شادروان دکتر مهدی حمیدی بودیم، استاد نورانی به مناسبتی شعر بت شکن بابل شادروان حمیدی را از حفظ خواندند و آنقدر زیبا خواندند که مرحوم حمیدی بی اختیار برخاست و استاد را بوسید و ستود. استاد دکتر نورانی، در تفسیر شعر و شرح مشکلات شعر فارسی به ویژه خاقانی و انوری و نظامی تسلطی غیر قابل توصیف دارند و به زعم من ایشان حلال مشکلات شعر فارسی هستند و آنقدر در گوشه و کنارها و ریزه کاریهای شعر فارسی، متشابهات، تواردها و سرقات و اخذ مضامین و اقتضا و استقبال و حل و درج مطالب، عمیق و دقیق کار کرده اند که خود به ملاک و میزان تشخیص ذوق و لطف طبع در شعر فارسی و شاعران بدل شده اند و چون لب به سخن می کشانید، دانشجویان از ایشان فرامی گیرند که چگونه مسائل را مطرح کنند، در آنها کندوکاو و تفحص و تحقیق نمایند و چگونه به نتیجه گیری بپردازند.

کلاسهای استاد دکتر نورانی علاوه بر جنبه شعرشناسی و دریافت کم و کیف مطالب شاعرانه از این جهت نیز درخور اهمیت بود که استاد با رفتارهای موقرانه و اصیل و منش های انسانی خود، آئین معلمی کردن و رفتار نجیبانه و بزرگووارانه معلمی را به دانشجویان می آموختند ما هرگز عصبانیت ایشان را ندیدیم، هرگز از کسی غیبت یا بدگوئی نکردند و تندترین انتقادات ادبی ایشان به حدی بخته و سنجیده و توأم با سعه صدر و بلند نظری و والا اندیشی بود که انسان مناعت و اعتبار انسانی را از ایشان یاد می گرفت.

استاد به احیای مفاخر قومی و مخصوصاً حفظ و حراست از آثار هنری خاندان وصال اهتمامی شایسته می ورزید و مجموعه آثار این خاندان هنری را از هر گوشه و کنار با زحمت و صرف هزینه های بسیار فراهم می آوردند، آن چنانکه نمونه خط و نقاشی و آثار نثر و نظم هر یک از افراد خاندان وصال را که بخواهید به شما ارائه خواهند فرمود و به همین جهت محیط زندگی شخصی ایشان در فضائی سرشار از هنر جریان دارد آن چنانکه گوئی همه گذشتگان و هنرهایشان با او و در او زندگی می کنند و پایدار و جاوید می ماندند و با آنکه فراهم آوردن آنهمه آثار با خون دل خوردنها و صرف وقت و نیرو و مخارج گزاف حاصل آمده است. اگر اهل تحقیق و ذوق، نفیس ترین نسخه خطی یا اثری هنری را برای کار تحقیقی و هنری خود لازم داشته باشند چنان با بلند نظری و گشاده دستی آن را در اختیار ایشان می دهند که انسان بی اختیار از خود می پرسد که اگر من به جای ایشان بودم آیا چنین اثر ارزنده ای را بدین آسانی و با این همه اعتماد به دیگران واگذار می کردم؟ حسن مشرب و مجلس آرائی ادبی ایشان نیز حکایاتی دیگر است و توصیفی متفاوت تر می طلبد آنقدر

نکته می‌دانند و به جا نقل می‌فرمایند که انسان جهانی را بنشسته در گوشه‌ای می‌یابد و با خود زمزمه می‌کند که حد همین است سخن گفتن و زیبایی را.

عمر پربار آموزشی و پژوهشی استاد با دهها مقاله سنگین تحقیقی و ادبی همراه بوده است در اکثر کنفرانس‌ها و سمینارها، سخنرانیهای ایشان از بهترین نوع سخنرانیها بوده است که در مجلات ادبی، مجموعه سخنرانیها و مقالات کنگرس‌ها به چاپ رسیده است و جا دارد که روزی که انشاءالله دور نیست به همت ایشان در بنیاد وصال شیرازی جمع آوری و چاپ و منتشر گردد و همگان را سودمند افتد.

کتاب تحقیقی استاد نیز بسیار است که بعضی چاپ شده و برخی آماده برای چاپ است که میتوان از دیوان داوری (دو بار چاپ شده) فرائد السلوک (چاپ شده) مرثی وصال (چاپ شده) مصیبت نامه (چاپ شده) هزار مزار (چاپ شده) یاد کرد و از آثار تحقیقی دیگر: استاد لصاب الرجال، تصحیح و تحشیه صدائق السحر، یعنی درباره حافظ و شرح پانزده قصیده خاقانی است که هنوز به چاپ نرسیده است که در اینجا از آثار چاپ شده استاد، به ذکر چند کتاب و توضیحاتی مختصر در باب آنها اکتفا می‌کنیم:

۱- مقدمه چاپ اول دیوان داوری که به سال ۱۳۳۰ هجری شمسی انجام گرفت و پدر جناب دکتر نورانی، مرحوم روحانی وصال آن را برای چاپ آماده کرده بودند اما به قول خود ایشان «ناگهان کسانتی عارض گشت و پزشکان از خواندن و نوشتن ممنوع داشتند، ناچار مدارکی که از پدر بزرگوار و گذشتگان این سلسله بود به عهده فرزندی، عبدالوهاب نورانی نهادم، خوشبختانه او هم موفق به تنظیم شرح حالات حضرت داوری از روی صحت و اعتبار شد و علاوه بر آنکه مسرت خاطر اینجانب را فراهم کرد. خود را شریک و سهم در این خدمت ساخت.» چاپ اول این کتاب در ۶۸۴ صفحه و بوسیله انتشارات معرفت شیراز انجام گرفت.

۲- تصحیح و تحشیه مصیبت نامه عطار نیشابوری که قطعاً یکی از بهترین تصحیحات موجود از آثار عطار است و براساس چهار نسخه معتبر و کهن صورت گرفته است و آن چنان که خود استاد مرقوم فرموده اند «نهایت دقت و مراقبت به عمل آمد تا نکته‌ی فرو گذار نشود و سهوی در امر تصحیح راه نیابد همچنین ابیاتی را که ناظر به آیه یا حدیثی بود، در ذیل جملات متذکر گردید و در خانمه فهرستی از لغات و اعلام برکتاف افزود...»

این کتاب در ۴۸۰ صفحه در اردی بهشت ۱۳۳۸ به وسیله کتابفروشی زوار تهران انتشار یافت.

۳- مرثی وصال، با مقدمه استاد دکتر نورانی از انتشارات کتابفروشی احمدی شیراز در رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری در ۲۲۰ صفحه مشتمل بر مرثی وصال که نمونه‌ای از آن است:

چون از جهان برفت جهان يك جهان گریست
از غم زمین به ناله شد و آسمان گریست
آن قطب آسمان امامت شکست یافت
گردون سیاه پوش شد و فرقدان گریست

تیسغ مسرادی آه بدالله را نجست
وز درد او بری و مللک انس و جان گریست
چون تارک شکافته اش دید مصطفی
با آنکه جای غم نبود در جان گریست....

۴- تصحیح و تحشیه تذکره هزار مزار از عیسی بن جنید شیرازی که در ۵۲۰ صفحه در سال ۱۳۶۴ به وسیله انتشارات احمدی شیراز طبع و منتشر شده است. این کتاب ترجمه فارسی شدالآزار است که مشهورترین کتاب مزارات است و اساس این تصحیح بر دو نسخه بوده است و کار تصحیح این کتاب به قول حضرت استادی بسیار دشوار بوده است زیرا «کاتب نسخه سواد کمی داشته و هر جا از خواندن نسخه اصل عاجز بوده، یا شبیه نویسی کرده یا از خود کلمه‌ای جایگزین ساخته است؛ روشن است ترجمه‌ای که به قول مرحوم علامه قزوینی خود ناقص بوده و کار مترجمی که عربیتی ضعیف و ذوقی از آن ضعیف تر داشته، وقتی با کتابتی نادرست در هم آمیزد، چه معجونی پدید می‌آورد و مصصح را تا چه اندازه به تنگنا می‌اندازد...» اما استاد می‌افزایند: «ولی می‌تواند به قارئین عظام اطمینان دهد که کمال کوشش به عمل آمد تا صورت صحیح و ترجمه کتاب شدالآزار به دست آید... نگارنده تا اینجا که مقدور بود، بیشتر موارد اشکال را در ذیل صفحات یادآور شد و توضیحاتی در حد گنجایش کتاب داد، گاهی برای مزید اطلاع عین عبارات شدالآزار را آورد تا با مقایسه مطلب روشن شود و نقص ترجمه آشکار گردد.»

۵- تصحیح و تحشیه کتاب فرائد السلوک از آثار منشور قرن هفتم هجری که کار مشترک استاد دکتر نورانی وصال و همکار محترم آقای غلامرضا افراسیابی استاد دانشگاه شیراز است که در ۶۰۸ صفحه به وسیله انتشارات پازنگ در سال ۱۳۶۸ منتشر شده و بحق کتاب سال جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۸ شده است. تصحیح این متن بر مبنای ۵ نسخه خطی صورت گرفته و نسخه مطبوع نسبتاً کامل و خالی از نقص و زلل عرضه شده است و مقدمه‌ای استادانه و فهرستها و توضیحات وافیه در باره متن، کتاب را از هر جهت اعتبار تازه بخشیده است.

۶- تصحیح و تحشیه دیوان داوری استاد دکتر نورانی بنابر خصلت خانوادگی فرزندان وصال، از شاعران نامدار خطه ادب پرور فارس و شیراز جنت طرازند و اگر چه کار اصلی ایشان قصیده سرائی است و در این فن از شاعران سبک خراسانی پیروی می‌نمایند اما در مثنوی سرائی و غزل گوئی نیز دستی توانا دارند. دو قصیده ممتاز ایشان در منقبت حضرت احمد بن موسی درمدخل حضرت شاهچراغ و در کتیبه‌های داخل صحن مطهر در برابر چشم زائران است و گواهی بر قدرت طبع و شدت اعتقاد ایشان.

منابع مقاله:

- ۱- دیوان داوری، به تصحیح روحانی وصال و مقدمه دکتر نورانی وصال، ص ۵، معرفت شیراز، ۱۳۳۰
- ۲- همانجا، ص ۴۸۲
- ۳- تاریخ ادبیات ایران، از صفویه تا عصر حاضر،

ادوارد براون، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، مروارید، تهران، ۱۳۶۹ ص ۲۲۷

۴- تواب شیرازی، حاج علی اکبر، بسمل، تذکره دلگشا، به تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی شیراز ۱۳۷۱ ص ۵۲۰

۵- روحانی وصال، گلشن وصال، تهران، بهمن ۱۳۱۹ ص ۱۳۹

۶- همانجا ص ۱۲۷ و ۱۲۸

۷- همانجا ص ۱۷۹

۸- همانجا ص ۲۷۸

۹- همانجا ص ۲۸۹

۱۰- همانجا ص ۲۸۶

۱۱- همانجا ص ۲۱۷ و ۲۱۳

۱۲- دکتر حمیدی، مهدی، شعر در عصر قاجار ص ۱۷۷

۱۳- گلشن وصال، ص ۴۰۰ و ۴۰۱

۱۴- همانجا ص ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴

۱۵- همانجا ص ۲۷۳ به بعد

۱۶- چهارمقاله به تصحیح استاد مین ص ۳۰

سرنوشت

من دانم اکنون چه می‌سایم
چه راهی سرانجام می‌سایم
مرا سرگ شایسته یا زندگی
کدامین ره است آنکه می‌سایم
اگر سرگ به کاشکی آسید
کز این زیستن، جان بفرسایم
وگر زیستن را نپسند گزیر
کجا مرگ کز در فراز آیدم
چو در پنجه سرنوشتم اسپر
ز اندیشه، این عقده بکشایم
همان به که بر آستان قضا
بهم سر که تا خود چه فرسایم
دکتر عبدالوهاب نورانی وصال
از ۱۳۵۱